

نشست نود و یکم - روحیه کم نشاط ممنوع!

بسم الله الرحمن الرحيم

ما درباره سوره مبارکه یس تقریبا سه جلسه صحبت کرده ایم و چند وجه از سوره یس را گفت و گو کرده ایم. مطالب بسیار ارزشمندی در رابطه با آیات، انذار و حیات، سه کلید واژه بسیار مهم این سوره، گفته شده است. سوره یس، سوره زندگی، حیات و زنده شدن است. انسان ها خیلی وقت ها ظاهرا زندگی می کنند ولی زنده نیستند. سوره یس، سوره ی آدم های با نشاطِ پرحرارتِ پویا و در یک کلام زنده است.

حالت مرگ در زندگی

بدترین اتفاقی که شاید بتواند برای یک جامعه بیفتد این است که زنده باشد، اما زنده نباشد؛ زندگی بکند، ولی زندگی نکند و بدتر از آن این است که آن جامعه دینی باشد. یعنی علاوه بر دینی بودن، از آن حیات و زندگی که رهاورد دین است، فاصله بگیرد.

این آسیب همیشه در جوامع، بالاخص جوامع دینی، یک چالش مهم بوده؛ چون دین برای زنده کردن آدم ها آمد. اگر آدم زندگی دینی بکند و در آن حالت مردگی بگیرد، می شود حساب آن که می گویند: «هرچه بگندد نمکش می زند، وای به روزی که بگندد نمک!» اساسا دین آمده بود آدم ها را از این مردگی های خویش ایجاد کن نجات دهد. اگر قرار باشد با دینداری هم همان اتفاق برای انسان بیفتد، خیلی اتفاق بدی است.

این همیشه در تاریخ بوده است؛ سطحی نگری، ظاهرگرایی، اکتفای به ظواهر دین صرفا همیشه باعث شده حتی در جوامع دینی آن نشاط دینداری کم فروغ شود. متأسفانه این در جامعه الان ما هم هست؛ یعنی جمهوری اسلامی ایران هم که تلاش می کند جامعه ی دینی مبتنی بر اندیشه ناب اسلامی باشد، از این مردگی ها و افسردگی ها در امان نبوده و دچار این آسیب است. این آسیب به هر دلیلی به وجود آمده باشد، چه به دلیل دوری از دین، درست اجرا نشدن دین، چه مشکلات اجتماعی یا عملکرد های نادرست؛ به هر دلیلی که به وجود آمده باشد، اینی که به وجود آمده است، بلاشک حق نیست.

حالا گاهی آدم باید برود درباره ریشه ها کار بکند که حتما هم باید این کار را انجام دهد؛ یعنی حتی اگر دین درست اجرا نمی شود یا تفکر به خوبی فعال نیست و...، ولی فارغ از این که چه عاملی آن را ایجاد کرده، این روحیه کم نشاط قطعاً حق نیست. هیچ شکی در این نداریم. نمی شود انسان در این حالت بماند؛ چون بعد از یک مدت نمی توان او را زنده کرد. این حالت در او تثبیت می شود و دیگر حتی اگر بخواهد هم بیرون نمی آید. روانشناس ها این حالت را در افسردگی های شدید بعضا روایت می کنند یا حالت هایی که انسان درگیر این ضغن های درونی اش می شود؛ فروخوردگی های بسیار عمیق که انسان دیگر از آن بیرون نمی آید و این

خیلی خطرناک است. ما نه اجازه داریم خودمان به این سمت برویم، نه اجازه بدهیم کسی به این سمت برود، حال به هر دلیلی که ایجاد شده باشد. نه اینکه مهم نیست این ریشه ها قطعاً مهم است برای اینکه درمان های پایه ای صورت بگیرد؛ اما چه من از دست خودم ناراحت باشم، چه جامعه و چه دیگران، حق ندارم به این ناراحتی که دائماً من را می خورد و من را مرده تر می کند، بها دهم و در آن غرق شوم. این قطعاً باطل است. حتی اگر من خودم اشتباه کرده ام و هی به خودم می گویم: «چرا این کار را کردی؟!»، این کار پسینی ای که هی با خودم واگویم می کنم، خودم را در مردگی فرو می برم و حالتی از عدم امکان تغییر به خودم می گیرم، قطعاً باطل است و حق ندارم اجازه بدهم این اتفاق بیفتد. حتی اگر دیدم شما خودت اشتباه کرده ای و داری در آن فرو می روی، اجازه ندارم بگذارم در آن فرو بروی؛ یعنی شما بالا بروی یا پایین، من اجازه نمی دهم و نمیتوانم اجازه دهم شما در غار تنهایی ات فرو بروی. چرا؟ چون قطعاً باطل است. حالت مرگ در عین زندگی، قطعاً حق نیست. به هر دلیلی که ایجاد شده باشد ما نمی توانیم اجازه دهیم این اتفاق بیفتد.

بزرگترین چیزی که الان کشور ما به آن احتیاج دارد، تزریق حس حیات و نشاط است. هراتفاقی که افتاده، اصلاً چهل سال خیلی ها اشتباه کرده اند، تو الان چرا حالت مردگی داری؟ در نهایت، با هم بلند می شویم، انقلاب می کنیم و درستش می کنیم. در مردگی قطعاً هلاکت است.

به مردگی خود بها ندهید!

فکر می کنم ما داریم هی به سمت مردگی می رویم و به آن بها و اهمیت هم می دهیم. می گویند: «بگذار در حال خود بمانم!»، این ها نه تفکر است نه تعمق؛ این ها خود مرگ و هلاکت است. لذا اولاً هیچ کس حق ندارد اجازه دهد این اتفاق در درونش بیفتد. الان انتخاب شده درونش می روید ولی اگر ادامه دهید، در آینده بخواهید هم نمی تواند ازش بیرون بیاید. الان یک عده انتخاب شده افسرده شده اند، می توانند از حالت افسردگی بیرون بیایند ولی نمی خواهند؛ ولی بدانید و به دیگران هم بگویید که الان دارید انتخاب می کنید، چندسال دیگر بخواهید هم نمی توانید بیرون بیایید. مدام غر می زنید و شکایت می کنید، من تمام این حرف هایت را قبول دارم؛ اما فعلاً از این حالت مردگی بیرون بیایید.

مرگ مغزی معنوی به درد هیچ کس نمی خورد!

با این حالت مردگی، نمی شود زندگی کرد؛ تو فقط مرگ مغزی می شوی. بدبختی این است، در این مدل مرگ مغزی اندام هایت را هم نمی شود به کس دیگری اهدا کرد. مرگ مغزی معنوی به درد هیچ کس نمی خورد؛ بچه مذهبی یا غیرمذهبی، انقلابی یا غیر انقلابی باشی، در هر صورت این مرگ یک انسان بی فایده در عالم می شود. من نمی توانم اجازه دهم حتی ضدانقلاب ترین ها هم به چنین مرگی بمیرند؛ چون این یعنی حذف شدن یک انسان، بدون هیچ فایده ای در عالم و این خیلی مرگ بدی است.

حکمت، انسان را زنده می کند.

آدم ها نوعا برای ایجاد حس زندگی مثلا می گویند: «پاشو با هم برویم گردش!». اما فرد اگر در گردش همچنان در غار تنهایی نباشد، وقتی از گردش برگردد دوباره به همان غار برمی گردد.

بگذار هر رزو برای لطیفه بنویسم. من با لطیفه مشکلی ندارم، می خندم و اشکالی ندارد؛ اما کافی نیست، چون به محض تمام شدن لطیفه، غم عینا برمی گردد. رسانه هم همین است، شاد کردن مردم با خندیدن، خزعبلات و لطیفه؛ آن لحظه آدم شاید بخندد ولی لحظه ای بعد همه غم اگر بیشتر نه برمی گردد.

تنها چیزی که آدم را زنده می کند، حکمت است. حیات قلب، حکمت است. حکمت یعنی چه؟ یعنی یک بار زندگی را تعریف و روی آن تفکر کن، تعاریف و مقصدت را بررسی کن؛ آدم ها را باید به تفکر و حکمت ارجاع دهیم. حکمت است که انسان ها را زنده و از مردگی خارج می کند. حتی بر فرض اگر در یک جامعه ای زندگی می کنید که همه چی در آن خراب است، آدم اگر حکمت داشته باشد، در خراب ترین جامعه نیز زنده است.

این پیام من به همه آن هایی که احساس می کنند زندگی در این کشور یا در این دنیا هیچ چیزی برای خوشبختی ندارد: «حالت مردگی شما، تقصیر خودت است؛ چون حکمت نداری!». اگر تمام حرف های شما را هم قبول کنم که البته من نظر دیگری دارم، اما حال بد قلب تو به این ها ربطی ندارد. حداقل پنجاه درصد تقصیر خودت است که البته خداوند در قرآن می گوید ۹۹ درصد تقصیر خودت است، چون حیات قلبت به خودت ربط دارد. تو اگر حکمت داشتی، در آلوده ترین جا هم با حیات زندگی می کردی. مثل حضرت لقمان که می گوید: «ادب از که آموخته ای؟ از بی ادبان!». حضرت لقمان با اینکه میان انسان های بد زندگی می کرد، یک انسان سرزنده، شوخ، جذاب، عمیق و امیداور بود؛ چون حکمت داشت.

حکمت نداشتن ما تقصیر خودمان است؛ تقصیر آخوند ها، سیاست، امریکا و صدا سیما نیست. این را به همه عرض می کنم؛ چه بچه مذهبی چه غیر مذهبی، چه آنی که فکر می کند دنیای غرب عالم را طوری کرده است که امروز افسرده باشیم، چه آنی که فکر می کند جمهوری اسلامی عامل افسردگی است. چه این وری چه آن وری، داری اشتباه فکر می کنی؛ عامل این افسردگی خودت هستی. اینها به قلب شما ربط دارد؛ حال بد قلبت را گردن استکبار های بیرونی نینداز.

من نمی خواهم با این حرف ها چیزی را توجیه کنم، من اصلا می خواهم این گزینه را پاک کنم. هرکسی هر اشتباهی می کند، سرچایش؛ باید اشتباه را درست کرد و بعد هم مطالبه کرد. مسئله این است حالت مردگی تو تقصیر بقیه نیست. از این حالت بیا بیرون؛ تو حق نداری به این حالت مردگی خودت حق بدهی. اشکال ندارد، داد و فریاد بزن و اعتراض کن؛ اما این حالت تو رفتگی و غرق شدن ربطی به این ماجراها ندارد. بدترین

عالم و بدترین آدم ها هم که باشند، تو باید راه و انگیزه داشته باشی، باید بدانی اصلا هرچقدر سوال سخت تر باشد حل کردنش جذاب تر است.

چرا «یس و القران الحکیم»؟

چون می خواهد بگوید انسان ها به اندازه ای که حکمت دارند، زنده می شوند. میزان زنده بودن یک انسان وابسته به حکمت دار بودنش است. بدترین اتفاق برای یک انسان این است که به خاطر دنیای پیرامونی که فکر می کند همه چیز بد است، حال بد به خود گرفته و فکر می کند اگر دنیای پیرامون خود را تغییر دهد، حالش خوب می شود. بعد آنجاست که دنیایش عوض می شود و حتی بهترین آدم های عالم هم کنارش می آیند، مثل کسانی که کنار اهل بیت زندگی می کردند، اما باز هم حالش بد است. نگرانی آنجایی است که امام زمان ظهور بکند، عالم را درست کند؛ کسی که حال قلبش بد است، آنجا هم حال قلبش بد است. آنجا خیلی دردناک خواهد بود. آن وقت چون حال دلش بد است، چه کار می کند؟ اتهام را به همان آدم می زند، می گوید: «این امام زمان هم آن کسی نبود که ما فکر می کردیم!» عزیز دل من تو خودت یک گیری داری؛ من حتی اگر بهترین دنیا را برای تو رقم بزنم، تو باز هم همین برداشت را داری.

پرسش و پاسخ

سوال: اگر در یک جامعه ظلم باشد، چطور می شود؟ امیرالمومنین در رابطه با ظلم به زن یهودی که خلخال از پایش بکشند، می گویند اگر از غصه بمیری، رواست!

پاسخ: غصه خوردن و غم دیگران را کشیدن ربطی به حال بد ندارد. امیرالمومنین غصه دیگران را می خورد، اما صبح تا شب کار می کرد و نشاط درکار کردن، تعامل با انسان ها داشت و افسردگی نداشت. غم یک چیز، و افسردگی یک چیز دیگر است. متأسفانه این دو در وجود ما از هم جدا نیست؛ وقتی می گوییم: «افسرده نباش!»، فکر می کنیم یعنی بی خیال باش. من نگفتم بی خیال باش، اتفاقاً غم مردم را بخور، نگران آن ها باش، به خاطر غم مردم شب خوابت نبرد، قلبی از شب را بخوابم و اکثر شب را بیدار باش؛ اما حالش بد و بی نشاط نیست، اگر کنارش بنشینی افسردگی منتقل نمی کند و راه حل می دهد. اهل بیت اینطور بودند که اگر بدترین آدم ها هم کنارشان می رفتند و در خفقانی ترین شرایط راه حل، نشاط، گشادگی و انبساط داشتند؛ ولی غصه می خوردند. مردگی برای غم نیست؛ اتفاقاً غم اگر درست باشد، انرژی انسان را زیاد می کند. غم یکی از مهم ترین محرک های انسان است. غم خیلی چیز خوبی است؛ اما مردگی یک چیز دیگر است. در خود فرو رفتن، بی انگیزگی، بی امیدی و بی برنامه‌ریزی ربطی به غم ندارد، این ها تقصیر خودمان است.

سوال: غم هم تا یک مرحله ای محرک است؛ تا جایی که نسبت به خودتان یا نسبت به محیط پیرامونتان به این دیدگاه برسید که من دیگر نمی توانم چیزی را تغییر دهم.

پاسخ: این جمله ی مردگی است؛ این دیگر غم نیست. «من نمی توانم چیزی را تغییر دهم»، دقیقا یعنی مردگی.

ادامه سوال: اما این حرف درحالی است که آن آدم دارد تلاش خود را می کند.

ادامه پاسخ: اگر به این جمله فکر می کند، یعنی آن مردگی که من می گویم درونش در حال تحقق است. اگر حضرت موسی از نیل رد شد، ما هم رد می شویم. چه کسی گفته نمی شود؟ خدا گفته است یا تجربه خودتان؟ تجربه که اصلا قرار نبود این چیز ها را به ما بگوید. غم یعنی اینکه فرد تمام ۸۰ سال زندگی اش را غصه بچه ها، مردم آفریقا و شکل گیری نظام دینی در کشور خودش را می خورد؛ اشکال ندارد. اتفاقا این غصه او را هل می دهد. اتفاقا غم در کنار زندگی به شدت پیشران قوی ای است.

الان داریم مردگی هایی را قبول و انتخاب می کنیم؛ اما چندسال دیگر در ما تثبیت شده، حتی اگر شرایط تغییر کند و بخواهیم هم بیرون نمی آییم. حتی اگر شرایط درست هم بشود، آن آدمی که امروز این فکر را می کند آن موقع می گوید: «الکی است! دوباره خراب می شود! باور نکن! از سن ما که گذشت به جوانان بگویند دل خوش نکنند!».

این چرا به وجود می آید؟ به دلیل نبودن حکمت است و تقصیر هیچ کس دیگری نیست. من میخوام امروز سوره یس را به این بیان روایت کنم و بگویم که اگر دیدید خودتان یا دیگران در این ماجرا افتادند، برایشان با این محورهایی که می گویم سوره یس را بخوانید.

سوال: آیا شما تاثیر محیط بر انسان را رد می کنید؟

پاسخ: من رد نکردم و نگفتم اثر ندارد؛ اما گفتم که شما نمی توانید در این زمینه خود را کنار بکشید و فکر کنید خودتان مقصر نیستید. باید از خودتان شروع کنید.

سوال: در حدیث می گوید: «حکمت حیات قلب مومن است»؛ آیا مومن بودن پس زمینه نیست؟ آیا ما برویم سراغ هر آدمی بگویم باید حکمت دار شوی؟

پاسخ: خیر، این همانی است که سوره یس می گوید. همین را می خواهیم بگویم که چگونه آن مواد اولیه ای را که ایمان فطری را در انسان ها زنده می کند را زنده کنیم که از این حالت مرگ خود خارج شوند.

سوال: در حرف هایتان فرمودید که الان یک عده ای انتخابشان این است که وارد این افسردگی بشوند؛ از این گزاره برداشت می شود که شما معتقدید یک عده هم هستند که انتخابشان نیست.

پاسخ: بله در یک عده دارد القا می شود؛ یعنی به دلیل اشکالاتی که پیرامون خودشان دارند، انتخاب نمی کنند. یک عده هم انتخاب می کنند. حتی این را کلاس کار می دانند؛ این جمله را به عنوان: «من چنین باوری دارم!»، با افتخار می گویند. در صورتی که اصلاً این افتخار نیست، ته مرگ است. مثل این می ماند که فرد افتخار کند که می خواهد خودکشی کند.

در هر صورت، می خواهیم هر دو گروه را از این حالت در بیاوریم، فرقی هم نمی کند؛ اما در مورد آن هایی که بهشان القا شده است، بالاخره باید یک نفر کمک کند، یک منذر و رجل یسعی بیاید و بگوید: «مردم از این حالت بیرون بیایید!». ما امروز در این جامعه حبیب نجار هایی لازم داریم که از پشت کوه بیرون بیایند و بگویند: «چه وضعی است؟ این بساط افسردگی، یاس و ناامیدی را جمع کنید! بلند شوید! ته اش این است که با هم دیگر قیام می کنیم.»

سوال: اول باید خودمان بلند شویم؛ همزمان نمی شود هم بلند شد و هم دست گرفت؟!

پاسخ: طبیعتاً باید خود فرد زنده باشد؛ ولی خداوند در این زمان آنقدر مشکلات زیاد است که همه چیز را هم نیاز کرده است. اگر قرار بود شما به صورت ترمیک مسیر را بروید، چیزی از خودتان و جامعه نمی ماند؛ لذا خدا همه را هم نیاز کرده است.

سوال: حکمت یعنی چه؟!

پاسخ: حکمت، حکم داری، از منظر های دیگر نگاه کردن، عمیق دیدن، در فرآیندهای بلند دیدن، برای عالم علتی قائل بودن، برای خدا ربوبیت قائل بودن، هر اتفاقی را دنباله دار دیدن و با دلیل دیدن است.

هرکسی به نسبت خودش دکمه را روشن کند، این سطح از حکمت ایمان می خواهد ولی می شود فعال سازی کرد؛ الان نمی شود حکمت را عیناً منتقل کرد، اما می شود گام ها را برداشت و حرکت کرد.

مرور سوره مبارکه یس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یس ﴿۱﴾ وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ ﴿۲﴾ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿۳﴾ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿۴﴾ تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ ﴿۵﴾

اولاً، قرآن از جانب عزیز رحیم نازل شده است. وقتی می گوید که از جانب عزیز رحیم نازل شده، یعنی فقط برای مومنان نازل نشده است. بلافاصله در آیه بعدی می گوید که اتفاقاً برای آدم هایی که در مردگی رفته اند،

نازل شده است. فکر نکنید این حرف ها را برای بچه مسلمان می زند، به آدمی که در مردگی اش فرو رفته، حرف می زند.

نزول از جانب عزیز رحیم یعنی چه؟

یعنی اساسا این کتاب آمده برای فیض ویژه ای که تو را از حالت شکستگی خارج کند؛ عزیز به این معناست. عزت یعنی این قدر شکننده و ترد نباش. نه فقط شکنندگی که عده ای سفت و نظامی هستند؛ بلکه لطیف و مهربان و دوست داشتنی. این می شود ترکیب عزیز و رحیم؛ آن حالت زندگی که منظور ماست یعنی آدمی که عزت دارد و رحمت. یعنی عزت دارد، خیلی سفت است و عمرا شکسته نمی شود؛ اما سفتی در عین لطافت، مهربانی و رحمت. این می شود موجود زنده. آدم هایی که از این حالت خارج شده اند، در این مورد ضربه خورده اند؛ اولاً، به شدت شکننده شده اند و اتفاقات پیرامونشان توانسته آن ها را بشکنند. بعد هم کمی از حالت فیض بیرون آمده اند، احساس می کنند راه دیگر و امیدی نیست.

دعای حیات طیبه را هم که جلسه قبل برایتان خواندم این موالفه ها را گفتم که «اعزنی بکمال انقطاع الیک بلاضروه». این آدم ها عزت دارند و نمی شکنند؛ اما با نهایت انعطاف، لطف و حرکت.

اولین حرف این است که قرآن اساسا آمده است که چنین صفتی را ایجاد کند؛ برای چه کسی هم آمده؟

لَتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ ﴿٦﴾ لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَىٰ أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٧﴾ إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ ﴿٨﴾

همه حالت های افسردگی این ها هستند. طراف احساس می کند دیگر راهی نیست، غل و زنجیر بر گردن ماست و نمی توانیم خارج شویم، نه در پیش خود چیزی می بیند که به آن افتخار کند و نه در گذشته خود چیزی دارد که به آن ببالد.

مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ ﴿٩﴾ وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٠﴾

هر گزاره ای که برایش بگویی، دیگر هیچ فرقی برایش نمی کند و تغییری نخواهد کرد؛ این می شود حالت آدم مرده و افسرده. قرآن برای زنده کردن این آدم آمده است. کسی فکر نکند این آدم دیگر خاصیتی ندارد. خدا برای همین ها قرآن را فرستاده است؛ وگرنه شما که خودت انتخاب می کنی، وضعت خوب است. خدا دست از سر این عده هم برنداشته است چون نمی خواهد کسی در مردگی بماند.

إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ ﴿١١﴾

عاملی که در درون انسان حرکت ایجاد می کند این است که انسان اساسا گوش شنوا و قلب پذیرایی داشته باشد. شما ممکن است بگویید مرده این ها را ندارد؛ قدم قدم می رویم، خدا فعلا دارد فرمول ها را می گوید. فرمول این است که انسان با گوش شنوا و قلب پذیرا، حیات در او جاری می شود.

وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ ﴿١٣﴾ إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُم مُّرْسَلُونَ ﴿١٤﴾

بگذار یک مثال برای بزنم؛ یک قریه ای بودند که دو پیامبر فرستادیم، فایده نکرد؛ سومی را فرستادیم، باز هم فایده نکرد. در یک زمان واحد سه پیامبر فرستادیم که آن ها را از این وضع خارج کند، باز هم فایده نکرد.

این جملاتی که درباره افسردگی می گویم، به این دلایل است:

قَالُوا مَا آتَيْنَا آلَ بَشَرَ مِثْلَنَا وَمَا أُنزِلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ ﴿١٥﴾

گفتند شما که پیامبر نیستید.

قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِن لَّمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَلَيَمَسَّنَّكُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٨﴾

اصلا هرچه بدبختی ما داریم به خاطر شما انبیا است. فکر می کند حال بد به خاطر انبیا است. ما اگر وضعیتمان خراب است و الان من تحمل خودم را هم ندارم، تقصیر شماها است.

قَالُوا طَائِرُكُم مَّعَكُمْ أَئِن ذُكِّرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ ﴿١٩﴾

انبیا می گویند که وضعیت بد شما تقصیر خودتان است. اصلا این حال بد شما به کسی ربطی ندارد. من آمده ام همین را به شما بگویم که این حال بد تقصیر خودت است. عوامل بیرونی را نمی خواهم نفی کنم. عوامل بیرونی اثر می گذارند، قبول است؛ اما تو خودت داری این طایر را بر خودت حاکم می کنی. اگر متوجه بشوی می بینی کار خودت است.

اسراف، ریشه مردگی

ریشه اش در چیست؟ در اسراف!

جلسه اول سوره یس درباره اسراف حرف زدیم. اولین راهبرد برای اینکه آدم ها از مردگی بیرون بیایند این است که اسراف نکنند.

اصلا من کاری ندارم چه اعتقادی داری؛ اصلا دشمن هستی، در دشمنی ات اسراف نکن. مثلا من الان ناراحت شده ام، می خواهم غر بزنم؛ اما در غر زدن اسراف نکن. پایه ای ترین عاملی که باعث می شود انسان ها در این مردگی بروند اسراف است.

اولین کاری که باید برای انسان هایی که دارند در این افسردگی خود پندارانه فرو می روند، کرد این است که جلوی اسراف این آدم ها را باید گرفت. آدم ها اگر فقط جلوی اسراف را بگیرند، از این حالت خارج می شوند. آدم ها از جایی که اسراف می کنند، این افسردگی و این مرگ را بر خود حاکم می کنند. برای کار خودت، حد داشته باش؛ آدم ها از جایی که حد را رد می کنند، مردگی شروع می شود.

اصلا همه دارند اسراف می کنند، تو این کار را نکن دیگر! ما به خودمان حق می دهیم وقتی دیگران تعدی می کنند، ما هم تعدی کنیم. اگر انسان ها از حد می گذرند، ما هم از حد بگذریم. خوب مردگی از همین جا به وجود می آید.

وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ ﴿٢٠﴾

بعد یک مردی دوان داون از پشت کوه، خودش را می رساند. چرا؟ چون نمی تواند تحمل کند که جامعه این حالت را داشته باشد. می گوید: «چرا خوب حرف رسولان خدا را گوش نمی کنید؟»

می گوید آقا من اصلا جمله آقای چیت چیان را قبول ندارم؛ چه کسی گفته اینها دین است؟ باشد جمله چیت چیان را قبول نداری، برو جمله ای که از دین قبول داری بشنو و عمل کن. چرا حرف رسولان الهی را گوش نمی دهی؟ حرف قرآن را گوش نمی دهی؟ چرا حرف دین را گوش نمی دهی؟ چرا با خود دین مسئله پیدا کنیم؟ ته اش این است که با دینی که شما ایجاد کرده ای، مشکل دارم. افراد اشتباه کرده اند، دیگر ربطی به دین ندارد.

اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مَهْتَدُونَ ﴿٢١﴾

دین که اجری از تو طلب نمی کند، کمی فکر کن. رایگان است؛ ارزشش را دارد بروی صدایش را بشنوی. یعنی آنقدر دین دغدغه تو را داشته که مجانی حرف هایش با پیامبر در معراج را هم برای تو به اشتراک گذاشته است. این قدر مجانی، تحریک می کند آدم را که لااقل صدایش را بشنود.

سوال: شاید یک جاهایی همین باعث می شود که آدم نشنود؛ ما وقتی هزینه می دهیم، می شنویم!

پاسخ: حرفی که زدید قابل توجه است؛ اما من مخالفم. چرا؟ چون آنجا برای منفعت خودش می شنود.

هزینه گرفتن برای جلسات معنوی؟!

من مخالفِ سختِ هزینه گرفتن برای جلسات هدایتی-معرفتی هستم. صنعت، فن و مهارت جداست؛ اما مثلا من جلسه اخلاقی گذاشته ام، بعد پول بگیرم؟

منطقشان هم چیست؟ اینکه طرف به واسطه پولی که داده، مجبور است سرکلاس ها بنشیند. در صورتی که من می خواهم او را از منفعت طلبی اش، بیرون بیاورم؛ مگر اینکه بگویی مهارت هم یاد می دهم. جلسه معنوی می خواهد فرد را از منیت خود خارج کند؛ چون پول می دهد، می آید، خود منیت است.

استدلال رجل یسعی خیلی مهم است که یک عده ای رایگان یک چیزی را قرارداداده اند، برویم دین را از اصلش بشنویم. مهم ترین حرفی که الان باید به جامعه زد این است که برویم دین را از زبان خودش بشنویم. درگاه هایی که تا الان شنیده ایم، کتاب دینی، صدا و سیما و هر چیزی که تا الان دیده ای را کنار بگذار؛ خود قرآن را یک بار بخوان.

وَمَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٢٢﴾

این فطرنی همانی است که عالم تشریح مانند عالم تکوین است. همان کسی که برای عالم قانون خلق کرده، برای حال من و شما هم قانون خلق کرده است. همان خدایی که برای رشد گیاه قانون گذاشته است، برای بیرون آمدن من از افسردگی هم حتما قانون دارد. آن خدایی که عالم فیزیکی را خلق کرده، گل را خلق کرده و برای رشد آن گل اب و نور قرار داده، برای این تاریکی هم قانون قرار داده است.

أَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَا تُغْنِي عَنْهُمْ شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا وَلَا يُنْقِذُونَ ﴿٢٣﴾

یکی از دلایلی که آدم ها در افسردگی می روند، الهه های دیگری است که اخذ کرده اند؛ باید آن ها را هم زد. الان مبنای زندگی ات را چه چیزی قرار داده ای؟ اشکال ندارد، این ها همه غلط است؛ چه چیزی درست است؟

آدم ها اگر متوجه بشوند که چیزهای دیگری که به آنها تکیه کرده اند، درست نیست؛ دنبال درست می روند. اگر قرار است غلط ها را کنار بگذاریم، همه ی غلط ها را کنار بگذاریم.

این ها هیچ کدام گزاره های دینی ای که بگوییم حتما باید شیعه دوازده امامی باشی، نیست؛ این ها گزاره های فطری نجات دادن یک انسان است.

انسان دست از اسراف بردار. حرف رسولان الهی را گوش بده؛ حتی حرف عیسی مسیح را! مسیحی هستی؟ حرف عیسی مسیح و انجیل را یک بار بخوان. سه، اگر به این می‌گوییم نه، به چه چیزی آره می‌گوییم؟ آنی که مینا قرار می‌دهیم هم غلط است. نکته چهارم، آن کسی که انسان را خلق کرده، بقیه نظام عالم را هم او خلق کرده است. این چهار نکته‌ای که اینجا در داستان این قریه خدا می‌گوید، خیلی گزاره‌های نجات‌دهنده‌ای است.

آدم‌ها به نقطه‌ای می‌رسند که بگویند همه غلط می‌گویند، پس باید بروم کشف کنم. برای کشف کردن مجبور است برود از اول بخواند و گوش دهد. این خواندن باعث می‌شود که بفهمد قوانینی در عالم هست که باید کشف کند و باعث می‌شود او برگردد؛ ما به این حکمت می‌گوییم. گزاره دینی هم استفاده نکردم، با اینکه اینها گزاره‌های دینی هستند؛ اما به آن معنای عرفی که فکر می‌کنی باید حتماً به حضرت ابوالفضل هم اعتقاد داشته باشی، نه!

از بدیهیات می‌شود شروع کرد، این حکمت را تزریق کرد و آدم‌ها را زنده کرد.

سوال: نامفهوم

پاسخ: خداوند می‌گوید من پیامبر پشت پیامبر آورده‌ام و آن حرف را محکم‌تر کرده‌ام. مثلاً شما یک حرفی را به یک بیانی می‌زنی، یک نفر به یک بیان دیگر، نفر بعدی به بیان دیگری می‌گوید و این پیام محکم‌تر می‌شود.